

ناگهان شعر



غلام‌رضا بروسان

مهربانی‌ات را با گل‌ها در میان بگذار  
با سنگ‌ها  
بارودی که می‌رود  
با خنده‌ی کودکان عراقی  
مهربانی‌ات را با جنگ در میان بگذار  
صدای تو چشمه‌ای خواهد شد  
و انسان را با انسان  
آشتی خواهد داد.

\*\*\*\*\*

تو را در کوهستان به‌خاطر می‌آورم  
به‌هنگام در به‌دری باد  
وقتی پل‌ها را ز جامی کند  
در اتاقی کوچک، به‌اندازه‌ی کف دست  
و پرچمی که پاییز را دشوار کرده‌است.  
تو را به‌هنگام باریدن باران  
حلزونی که بیهوده‌ی رگ‌ها را مرطوب می‌کند  
تو را در مه  
وقتی که به‌رود نزدیک می‌شود  
چون پیغامی خونین به‌خاطر می‌آورم  
و سنگ‌ها  
سعی می‌کنند خونت را پنهان کنند



شیرکو بیکی

آن‌روز که سبزپوش بودی  
حس می‌کردم  
که آرام‌آرام کشت‌زار می‌شوم

آن‌روز که سرخ‌پوش بودی  
حس می‌کردم  
که اندک‌اندک نارنج می‌شوم

آن‌روز که سپیدپوش بودی  
حس می‌کردم  
که در نای شعر و در یامی‌شوم

و دیروز که زردپوش بودی  
سرم آفتابگردانی شد  
و هر جا که می‌رفتی  
به‌دور قامت می‌گشت



علیرضا زیاei

پرنده‌ها در مسیر صدایم نشستند  
جنگ درخت‌ها را کوتاه کرده‌بود  
و من با مفصل‌هایم از تنگه‌ی تاریک  
می‌گذشتم

سرم را در گودالی کوچک فرو بردم  
جنگلی در پیشانی‌ام می‌سوخت  
سربازی بودم  
با استخوان‌هایی پوک

و هم‌سرم  
رودخانه‌ای که دست‌هایم را می‌شست



عباس صفاری

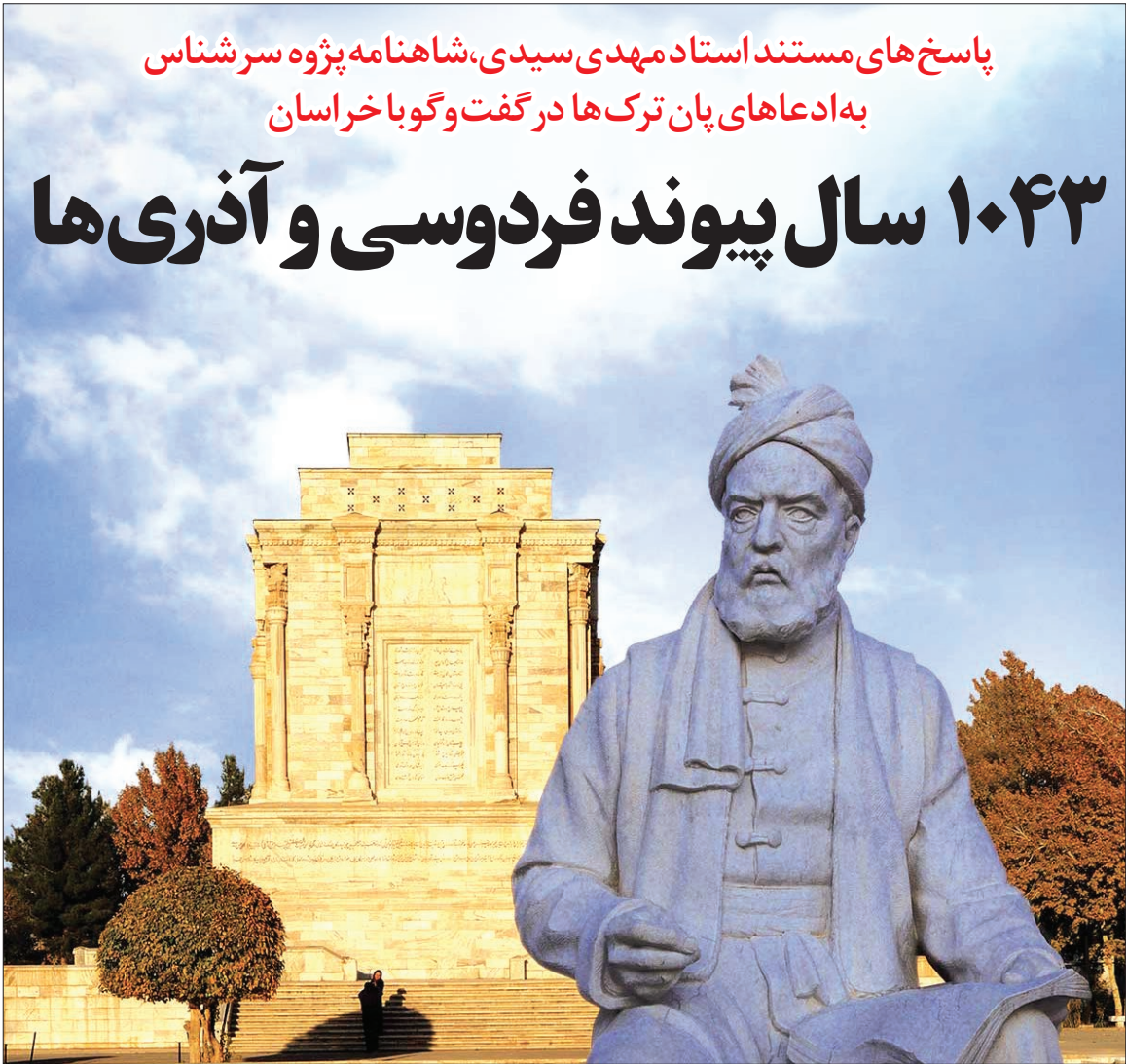
تا چشم کار می‌کند  
تورا نمی‌بینم.

از نشان‌هایی که داده‌اند  
باید همین دور و دورها باشی  
زیر همین گوشه‌ی آسمان  
که می‌تواند فیروز‌های باشد  
جایی در رنگ‌های خلوت این شهر  
در عطر سنگین همین ماه  
که شب‌بوهارا  
گیج کرده‌است

پشت یکی از همین پنجره‌ها  
که مراد خیابان‌های در به‌در این شهر  
تکنثیر می‌کند  
تا به این جا  
تمام نشانی‌ها  
درست از آب درآمده‌است  
آسمان  
ماه

شب‌بوهای گیج  
میز صبحانه‌ای در آفتاب نیمروز  
فنجان خالی قهوه  
دستمال کاغذی‌ای  
که بوی دست‌های تو را می‌دهد  
و سایه‌ی خنکی که مرغلابان  
به‌خنده‌ی نانی که تو بر آن پاشیده‌ای  
تک می‌زنند.

می‌بینی که راه‌را  
اشتباه نیاورده‌ام.  
آن قدر نزدیک شده‌ام  
که شبیه‌تو را دیگر  
به‌ندرت می‌بینم  
اما تا چشم کار می‌کند  
تورا نمی‌بینم  
تورا ندیده‌ام  
تورا.....



پاسخ‌های مستند استاد مهدی سیدی، شاهنامه‌پژوه سرشناس  
به ادعاهای پان‌ترک‌ها در گفت‌وگو با خراسان

# ۱۰۴۳ سال پیوند فردوسی و آذری‌ها

استاد مهدی سیدی، پژوهشگر تاریخ و ادبیات، گفت‌وگو کرده‌ایم.



الهه آرانیان

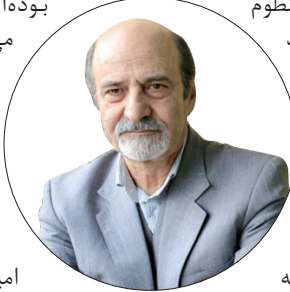
culture@khorasannews.com

■ ملت ایران، خالقان اصلی شاهنامه

استاد مهدی سیدی معتقد است هرآن‌چه از هویت ملی انتظار داریم، در شاهنامه هست. او درباره ارتباط شاهنامه فردوسی با هویت ملی ایرانی‌ها می‌گوید: «هویت ملی ما ایرانی‌ها به سه بخش عمده تقسیم می‌شود: دوران پیش از تاریخ، دوران پیش از اسلام و دوران بعد از اسلام. شاهنامه فردوسی دو بخش اول را روایت می‌کند که شامل دوران اساطیری، دوران پهلوانی و دوران پیش از اسلام می‌شود. به آن‌ها که ادعای کنند شاهنامه بیانگر هویت ما نیست، باید گفت در هویت ملی چه چیزی هست که در شاهنامه نیست؟ اسطوره، حماسه، ارزش‌های انسانی و اخلاقی و... همه هست. از زمانی که تشکیل ملت داده‌ایم، هر چه از آیین و آداب و پیروزی و شکست داشته‌ایم، در شاهنامه آمده‌است. نکته مهم هم این است که فردوسی آخرین راوی و تنظیم‌کننده شاهنامه است، نه خالق آن. ملت ایران محتوای شاهنامه را طی هزاران سال سر و سامان دادند و سینه به سینه روایت کردند. در دوره ساسانیان اثری به نام «خداپنامه» شامل مجموعه باورهای مردم نوشته شد. بعد از آمدن اسلام به ایران و رواج زبان عربی،

شخصی به نام عبدا... بن مقفع، «خداپنامه» را از زبان پهلوی به عربی ترجمه کرد. در دوران سامانیان و رسمی شدن زبان فارسی، «خداپنامه» به فارسی برگردانده شد. از جمله ابوالمؤید بلخی که این اثر را به نثر فارسی می‌نوید. پس از او، مسعودی مروزی در سال ۳۰۰ هجری با حمایت احمد سهل، حاکم مرو و همراهی آزادسرو که اطلاعات مربوط به ایران باستان و خاندان رستم را داشت، اولین شاهنامه منظوم را پدید می‌آورد. ۳۰ سال بعد فردوسی به دنیا می‌آید و در ۱۰ سالگی اش، ابومنصور محمد بن عبد‌الرزاق توسی، والی توس، بزرگان راجع می‌کنند تا بر اساس خداپنامه، مسعودی، شاهنامه منشور ابومنصور را تدوین کنند.

فردوسی پس از این در سال ۳۷۰ هجری، شروع به نظم شاهنامه می‌کند. بعضی‌ها فکر می‌کنند فردوسی شاهنامه را از خودش درآورده و رستم خلق کرده که بهتر است اصلاً به این‌ها جواب داده نشود. فرض کنیم اصلاً فردوسی خالق شاهنامه است، بالاخره مفاهیم اخلاقی و انسانی را که دارد. این را که دیگر نمی‌توان نادیده گرفت. به



میدانیم که پان‌ترک‌ها می‌گویند شاهنامه اثری ضد آذربایجان است، اصلاً درست نیست. حرف‌هایشان درباره اشعار ترکی نظامی گنجوی هم بی‌اساس است. چون در منطقه زندگی این شاعر، زبان ترکی اصلاً رایج نبود. بعدها امیرعلیشیر نوایی آثار نظامی را به ترکی برگرداند و شاید همین آثار، مدعیان را به اشتباه انداخته که نظامی گنجوی ترک‌زبان بوده‌است. ادبیات ترکیه بعد از مولانا شکل می‌گیرد. قدیمی‌ترین ادیب ترک در این منطقه، پسر مولانا به نام سلطان ولد در قرن هفتم و هشتم هجری است. در حالی که پیش از این، در بار سلاجقه این منطقه (ترکیه فعلی)، از اشعار فارسی در کاخ‌ها استفاده می‌شد.

## ابتهاج ادب فارسی از غزل‌های «سایه»

ادب‌دوستان بهبود کامل هوشنگ ابتهاج را چشم‌انتظارند. این شاعر بزرگ چه نوآوری‌هایی را انثار ادبیات کشورمان کرده‌است؟



استادان ابتهاج و شفیعی دکندی

تجربه شده‌است، به دیگران منتقل کند». غزل‌های هوشنگ ابتهاج، سرشار از عاطفه هستند و این یکی از اصلی‌ترین عوامل جذابیت شعر اوست. او با این که در خانواده‌ای مرفه زندگی کرده، از کنار مسائل اجتماعی بی‌تفاوت نمی‌گردد. این حساسیت او به مسائل و رویدادها و حوادث پیرامونش در مجموعه «نخستین نغمه‌ها» به خوبی دیده می‌شود. این روند در دیگر مجموعه اشعار او هم ادامه پیدا می‌کند. از جمله در دفتر «سایه مشق» که غزل مشهور «در کوچه‌سار شب» را در خود دارد: «در این سرای بی‌کسی، کسی به در نمی‌زند/ به دشت پر ملال ما پرندۀ پر نمی‌زند». به عبارت دیگر، پرداختن به «من اجتماعی» به جای «من فردی» از جمله نوآوری‌های ابتهاج در حوزه عاطفه شعری است.

■ دست‌کشیدن به سر و شکل خیال شعر قدیم

تا خیال نباشد، کلامی به شعر در نمی‌آید. یکی از نوآوری‌های سایه در حوزه تخیل شعری رقم خورده‌است. او با بهره‌گیری از تشبیه‌ها و کنایه‌هایی که به‌طور مکرر در آثار گذشتگان دیده می‌شود، حال و هوای روحی خود را در دل آن‌ها جا می‌دهد و امروزی‌شان می‌کند. از دیگر نوآوری‌های ابتهاج در غزل، می‌توان به زبان غزل‌های او اشاره کرد. زبان غزل سبک و روان است، اما سایه از سبکی و روانی غزل‌های سعدی و حافظ ندارد، اما سایه از

در غزل فارسی می‌پردازیم.

■ جلوه سنت و نوآوری در غزل

امیر هوشنگ ابتهاج از درخشان‌ترین شاعران غزل سرای معاصر است. او با این که در هر دو شیوه شعر کلاسیک و شعر نو طبع آزمایی کرده، اما به هایش از سروده‌هایش در قالب شعر نو پیشی گرفته‌است؛ چرا که در غزل سرایی نوآوری‌هایی در عاطفه، خیال و زبان شعر داشته‌است. ترکیب عناصر شعر گذشته و شعر امروز از مهم‌ترین ویژگی‌های غزل ابتهاج است. او با هنرمندی و ظرافت خاصی، نمادهای سنت گرای و نوآوری را در غزل‌هایش جادادو مسک‌ویژه خودش را خلق کرده‌است. برای همین است که غزل ابتهاج هم‌روانی و سادگی شعر سعدی را دارد، هم از موسیقی شعر حافظ بهره برده، هم شور غزل‌های مولانا را دارد و هم این که زبانش امروزی است.

■ پرداختن به «من اجتماعی» به جای «من فردی»

یکی از عوامل سازنده شعر، عاطفه شاعر است. دکتر محمدتقی پور نامداریان در تعریف عاطفه شعری می‌نویسد: «عاطفه حالت اندوه و شادی و یأس و امید و حیرت و اعجابی است که حوادث عینی در ذهن شاعر ایجاد می‌کند و او می‌کوشد که این حالت تأثر ناشی از رویدادها را آن‌چنان که برای خودش

**ستاره منوچهری** – اول هفته بود که خبر بستری شدن هوشنگ ابتهاج، غزل سرای برجسته معاصر در صفحه شخصی پلدا ابتهاج، دختر این شاعر منتشر شد. او نوشت: «بدر ما به علت نارسایی کلیه به بیمارستانی در شهر کلن منتقل کردیم که با هماهنگی پزشکان آلمانی و ایرانی تحت درمان قرار دارند. در حال حاضر جای هیچ گونه نگرانی نیست و امیدواریم به زودی با بهبودی حالشان به خانه بازگردند». این خبر، دوستان را سایه را نگران کرد. هم‌زمان نماینده‌ویژه وزیر ارشاد نیز در تماس تلفنی با پلدا ابتهاج با ابلاغ سلام وزیر ارشاد، در جریان آخرین وضعیت درمانی وی قرار گرفت و آمادگی این‌وزارتخانه را برای هر گونه کمک در زمینه تسریع در فرایند بهبود این شاعر نامدار کشورمان اعلام کرد. پلدا ابتهاج دو روز پیش هم از وضعیت پدرش این‌طور نوشت: «دوستان زیادی از احوال سایه می‌پرسند و می‌نویسند که ما از آن حال ایشان بی‌خبر نگذارید. نگرانی همه دوستان را این قابل درک است، اما در حال حاضر همگی می‌باید صبر و امید به بهبودی ایشان داشته باشیم. ایشان تحت درمان هستند و پزشکان با دقت و توجه این دوره درمان را مدیریت و مراقبت می‌کنند». با زوئی تند رستی برای سایه شعر معاصر که در اسفندماه گذشته، وارد ۹۶ سالگی شد، در این نوشته به نوآوری‌های هوشنگ ابتهاج

مسخره گرفتن این‌ها، کار باطلی است.

■ سنگ تمام دکنتر آیدنلو برای آذربایجان

این پژوهشگر تاریخ و ادبیات فارسی درباره اهمیت کتاب «آذربایجان و شاهنامه» می‌گوید: «دکنتر آیدنلو در کتاب «آذربایجان و شاهنامه» سنگ تمام گذاشته‌است. او خودش اهل خطه آذربایجان و بسیار شریف و فهیم است. ایشان در کتابش به خوبی جایگاه و نقش آذربایجان و اهالی این منطقه در داستان‌های شاهنامه را بررسی کرده‌است. فردوسی برای نخستین بار در داستان جانشینی کیکاووس و رقابت کیخسرو و فریبرز از منطقه آذربایجان یاد می‌کند. در این داستان کیخسرو و فریبرز باید برای فتح دژ بهمن در اردبیل رقابت کنند. کیخسرو بعد از پیروزی در این رقابت آتشکده آذرگشسب را در اردبیل بنا می‌کند. این کتاب به موضوع زبان ترکی در شاهنامه و جهان‌گشایی‌های اقوام ترک و نیز خط و زبان ترکی در شاهنامه و واژه‌های ترکی شاهنامه هم پرداخته‌است. در بخشی از کتاب هم به علاقه‌وارادت شاعران و نویسندگان آذربایجانی به شاهنامه از گذشته تا امروز پرداخته شده که نشان‌دهنده جایگاه ویژه شاهنامه در میان اهالی آذربایجان است.

■ ادعاهای بی‌اساس پان‌ترک‌ها درباره شاهنامه

استاد سیدی در بخش پایانی سخنانش از پیشینه تاریخی آذربایجان و نام آن در شاهنامه این‌طور گفت: «آذربایجان امروزی شامل دو قسمت می‌شود که قسمتی در کشور ما و قسمت دیگر در کشور جمهوری آذربایجان است. به این منطقه در گذشته «آلاتان» گفته می‌شد. در شاهنامه هم این بخش را به نام «آلاتان» می‌شناسیم. «آلاتان» در دوران اعراب به «آزان» تغییر نام پیدا کرد. در این منطقه اقوام مختلف با زبان‌های گوناگون زندگی می‌کردند و حاکم آن منطقه به حکومت ایرانی مبلغی را برای دفاع از آن‌ها در برابر قوم خزمی پرداخت. آذربایجان ما و کشور آذربایجان جزئی از آذربایجان شاهنامه یا همان «آلاتان» بوده‌است. این حرف که پان‌ترک‌ها می‌گویند شاهنامه اثری ضد آذربایجان است، اصلاً درست نیست. حرف‌هایشان درباره اشعار ترکی نظامی گنجوی هم بی‌اساس است. چون در منطقه زندگی این شاعر، زبان ترکی اصلاً رایج نبود. بعدها امیرعلیشیر نوایی آثار نظامی را به ترکی برگرداند و شاید همین آثار، مدعیان را به اشتباه انداخته که نظامی گنجوی ترک‌زبان بوده‌است. ادبیات ترکیه بعد از مولانا شکل می‌گیرد. قدیمی‌ترین ادیب ترک در این منطقه، پسر مولانا به نام سلطان ولد در قرن هفتم و هشتم هجری است. در حالی که پیش از این، در بار سلاجقه این منطقه (ترکیه فعلی)، از اشعار فارسی در کاخ‌ها استفاده می‌شد.

پاتوق نقد



نویسنده: محمدرضا سراسلاری

نگاهی به شعر

محمد باقر کلاهی اهری

مثل رگباری که مرا خیس کرد  
چشمانت از آوازها پر بود  
و خسارت در بادها سر کشید  
مثل شکوفه‌هایی که از آن من نیست  
پیراهنت مثل باغی آمد  
ز بیابنت مثل پرچینی  
که مرا از تومی ترساند  
و صدایت مثل جویباری  
که دنیا را دور می‌زند....

فارغ از این که بریده‌ای از شعری بلندتر را می‌خوانیم و از زمان سرایش این شعر سال‌ها می‌گذرد، در همین بریده کوتاه از شعر محمد باقر کلاهی اهری، با جذابیت‌هایی روبه‌رو هستیم که برای جوانان علاقه‌مند، می‌تواند راهگشا باشد. استاد «کلاهی اهری» که به عنوان یکی از سرمایه‌های شعر سپید امروز به‌شمار می‌آید، با واژگانی ساده و البته هم‌گروه که نیازی به استخدام کلمه از گروه‌های دیگر نمی‌بیند، در خلق فضایی نو و عاطفی با موفقیت چشمگیری مواجه شده‌است. یکی از توفیقات این شعر که به آن اشاره می‌شود وسعت بخشیدن به وجه شبه‌هاست که اگر با نگاه ریزبینانه به آن توجه شود، بسیار زیبا و دلنشین است. در تشبیه مرکب سطر اول و دوم، نوع وجه‌شبهی که برای «رگبار» و «چشمان» در نظر گرفته شده، بسیار بدیع است و حتی پیدا کردن وجه‌شبه را برای مخاطبان حرفه‌ای تا مرز تاویل‌پذیری پیش می‌برد و با «پیراهنی» که شبیه «باغ» است و «زیبایی» که به «پرچین» مانند شده، با سطر پایانی بند می‌شود که خواننده را اغافلگیر می‌کند و آن هم ترسیدن شاعر از این زیبایی‌هاست. شاید فقط تشبیه آخر این بریده شعر از نوع تشبیهات پر استعمال امروزی باشد که آن هم با پیچیده شدن در خیال و عاطفه‌ای سرشار، بسیار زیبای نمی‌آید. شاعر با بهره‌گیری از تجربه طولانی سرایش در حوزه شعر سپید و آزاد به عنوان یکی از پیشروان و تأثیرگذاران چنددهه اخیر در خراسان و کشور با شناخت کامل و بلوغی مثال‌زدنی در استخدام واژگان به خلق فضایی هرمنوتیکال و در عین حال باورپذیر توفیق می‌یابد.

آموزش

از چشم‌ها غافل نشوید



وقتی می‌خواهید یک پرتره از انسان ثبت کنید، تمرکز روی چشم‌ها را فراموش نکنید. چشم‌های فرد همیشه موقعیت خوبی برای عکاسی پرتره ندارند. به همین دلیل باید AF را به صورت دستی تنظیم کنید تا روی چشم‌های سوژه قرار بگیرد یا این که می‌توانید از فوکوس مرکزی استفاده کنید تا فوکوس روی چشم‌ها باشد. پیش از ثبت عکس هم یک بار دیگر تصویر را بررسی کنید. رعایت این نکته به عکاس‌های مبتدی کمک می‌کند تا پرتره‌ای استاندارد ثبت کنند.

غلط نویسیم

همیشه تاریخ

ترکیب بی‌معنایی است که در زبان مطبوعات و رادیو و تلویزیون شده‌است و مثلاً می‌گویند: «نام او در همیشه تاریخ جاوید ماند». البته همیشه تاریخ هیچ تفاوتی با همیشه معمولی ندارد جز این که ترکیبی غلط، ولی برطلمطراق است.

توزق

این واژه در عربی به معنای «خوردن برگ درخت» و نیز «ورقه‌ورقه شدن» است. امروزه در فارسی به معنای «ورق‌زدن کتاب» به کار می‌برند که درست نیست. به جای آن بهتر است همان ورق‌زدن به کار برده شود.

برگرفته از کتاب «غلط‌نویسیم» ابوالحسن نجفی